

نمونه‌هایی از غم‌ها

و شادی‌های پیامبر ﷺ

محمد مهدی فیروز مهر

مقدمه:

﴿فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلاً وَ لِيُنْكُوا كَثِيراً﴾^۱ آنها باید کمتر بخندند و بسیار بگریند. در قرآن کریم، پیامبر اسلام ﷺ به عنوان اسوه و الگوی کامل برای کسانی که خواهان حقیقت و زندگی سعادت‌مندانه هستند، معرفی شده است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً﴾^۲.

«مسئماً برای شما در زندگی رسول الله سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به (رحمت) خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.»

روشن است کسی که از سوی خداوند به عنوان الگو و نماد زندگی شناسانده می‌شود، نباید در گفتار و رفتارش چیزی بی‌فایده یا کم فایده دیده شود و به یقین پیامبر خدا ﷺ چنین بود که تمام گفتار، رفتار و کردارش حتی خنده‌ها، تبسم‌ها و اشگ‌هایش، برای پیروان او پر از درس‌ها، نکته‌ها و پیام است؛ زیرا قرآن در وصف او می‌گوید: ﴿وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۳ «و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. آنچه می‌گوید چیزی جز وحی نیست.»

پیامبر خدا ﷺ بسیاری از معارف و حقایق (به خصوص در مورد اهل بیتش) را با تبسم‌ها و اشک‌های خود بیان کرده که سزاوار است طالبان حقیقت و امتش، در مورد لبخندها و گریه‌های او تأمل کنند و با دقت به مطالعه بنشینند.

در این نوشتار، گوشه‌هایی از لبخندها و گریه‌های پر رمز و راز حضرتش جمع‌آوری شده، که امید است برای خوانندگان سودمند باشد.

خنده پیامبر ﷺ هنگام خواستگاری علیؑ از فاطمهؑ

از علیؑ نقل شده که گفت: ابوبکر و عمر نزد من آمدند و گفتند: اگر خدمت پیامبر ﷺ بروی و از فاطمه خواستگاری کنی (شاید موافقت کند). من به حضور پیامبر ﷺ رفتم، وقتی آن حضرت مرا دید خندید و فرمود: چه چیزی تو را به این جا آورده و حاجت چیست؟ علیؑ گفت: قرابت خود و پیشگامی‌ام در اسلام و یاری و جهادم را یاد آوردم. حضرت فرمود: ای علی، راست گفتی و تو بالاتر از آنی که می‌گویی.

گفتم: ای پیامبر خدا، آیا فاطمه را به ازدواجم در می‌آوری؟

پیامبر ﷺ فرمود: پیش از تو، مردانی از فاطمه خواستگاری کردند و من او را در جریان قرار دادم ولی در چهره‌اش ناخشنودی و نارضایتی دیدم، اکنون منتظر باش تا برگردم.

رسول الله ﷺ بر فاطمه وارد شد و بدو فرمود: ای فاطمه، گفت: لیک، لیک، ای پیامبر خدا، خواست‌ات چیست؟

فرمود: علی، فرزند ابوطالب کسی است که قرابت و خویشی و فضل او را می‌شناسی و پیشینه او را در اسلام را می‌دانی و من از پروردگام خواسته‌ام که بهترین و محبوبترین خلق را به ازدواج تو در آورده و علی درباره تو چنین خواسته‌ای را مطرح کرده است، نظرت چیست؟ فاطمه ﷺ سکوت کرد و روی خود را برنگرداند و رسول الله ﷺ در او ناخشنودی ندید. در این هنگام برخاست، در حالی که می‌گفت: الله اکبر سکوت او، اقرار (و رضای) اوست.^۴

ام سلمه گوید: بعد از خواستگاری علی از فاطمه ﷺ، پیامبر خدا ﷺ را دیدم در حالی که از خوشحالی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌گفت، در چهره علی تبسم کرد...^۵

گریه پیامبر ﷺ به هنگام دیدن جهیزیه دخترش فاطمه علیها السلام:

... و پیامبر ﷺ مشتی از درهم‌ها را برداشت و ابوبکر را فراخواند و آن را به او داد و فرمود: «با آن برای دخترم لوازم خانه تهیه کن» و همراه او سلمان و بلال را فرستاد تا در حمل لوازم خریداری شده، یاری‌اش نمایند. ابوبکر گوید: مبلغی که (پیامبر ﷺ) به من داد، شصت و سه درهم بود. با آن، یک زیرانداز مصری پر شده از پشم، یک فرش از پوست، بالشی از چرم، که از لیف خرما پر شده بود، چادری خیبری، یک مشک آب، یک آفتابه و چند عدد کوزه سفالی و پرده نازک پشمی خریدم و همه آن‌ها را نزد رسول الله ﷺ آورده، در پیشگاهش نهادیم. وقتی نگاه حضرت به آن‌ها افتاد، اشک ریخت و سرش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لِقَوْمٍ جُلُّ أُنْتِهِمُ الْخَرْفُ...»؛ «خدایا! به کسانی که بیشتر ظروفشان از سفال است، برکت عطا فرما».^۶



لبخند پیامبر ﷺ، هنگام گفت‌وگوی علی و فاطمه علیها السلام:

ابن عباس گوید: پیامبر ﷺ بر علی و فاطمه علیها السلام وارد شد، در حالی که آن دو می‌خندیدند. آن دو، وقتی پیامبر ﷺ را دیدند، سکوت کردند. پیامبر ﷺ خطاب به ایشان فرمود: چه شد که خندیدید و همین‌که مرا دیدید ساکت شدید؟! فاطمه علیها السلام گفت: ... ای پیامبر خدا، علی گفت: من نزد رسول الله از تو محبوبترم و من گفتم: محبوبیت من نزد پیامبر از تو بیشتر است. پیامبر ﷺ تبسم کرده، فرمودند: دخترکم تو (رحم و) رقت فرزند را داری و علی نزد من از تو عزیزتر است؛ «يَا بَنِيَّ لَكَ رِقَّةٌ الْوَلَدُ وَعَلِيٌّ عَلِيٌّ مِنْكَ».^۷

گریه پیامبر ﷺ بر مصیبت‌های اهل بیتش

ابن عباس گوید: پیامبر خدا ﷺ وقتی در حال احتضار بود، به شدت گریست؛ به گونه‌ای که محاسنش به آب دیدگانش تر شد. پرسیدند: ای پیامبر خدا، چه چیزی سبب شد که تو اشک بریزی؟ فرمود: گریه‌ام برای ذریه‌ام و به خاطر ظلمی است که بدان امتم پس از من بر آنها روا خواهند داشت. گویا می‌بینم به دخترم، فاطمه پس از من ظلم می‌شود و فریاد و آبتای او بلند است و کسی از امتم یاری‌اش نمی‌کند!

فاطمه علیها السلام وقتی این سخن پیامبر ﷺ را شنید گریه کرد. حضرت بدو فرمود: دخترم! گریه نکن. فاطمه گفت: گریه‌ام به خاطر رفتاری که با من می‌شود نیست، بلکه از یاد لحظه جدایی تو گریه‌ام جاری شد.

پیامبر ﷺ فرمود: بشارت می‌دهم که از اهل بیتم تو نخستین کسی هستی که به من ملحق می‌شود.^۸

خنده پیامبر ﷺ در چهره علی علیه السلام

روز جنگ بدر، پیامبر خدا ﷺ هیچ آبی نداشت و علی علیه السلام میان دشمن رفت تا آبی بیاورد و این در حالی بود که چاه بدر در دست دشمن بود و آن‌ها بر چاه احاطه داشتند، علی علیه السلام بر سر چاه رسید و به داخل آن رفته، ظرف آب را پر کرد و بر روی چاه گذاشت. در این هنگام صدایی شنید... و لحظه‌ای در چاه نشست و پس از آن که آرام شد، بالا آمد، دید آب بر زمین ریخته است. بار دیگر پایین رفت و همان ماجرا تکرار شد. در مرتبه سوم آب را بالا نفرستاد بلکه با خودش حمل کرد و بالا آورد. وقتی آب را خدمت پیامبر ﷺ رساند، حضرت در چهره علی نظر کرد و خندید و فرمود: تو (از ماجرا) خبر می‌دهی یا من بگویم؟ علی علیه السلام عرض کرد: ای فرستاده خدا، شما بفرمایید. سخن تو شیرین تر است.

پیامبر خدا ﷺ داستان را تعریف کرد، سپس فرمود: آن شخص جبرئیل بود (که آب را ریخت) و تو را تجربه می‌کرد و ثبات قلب تو را به ملائکه می‌نمایاند.^۹

گریه‌های پیامبر ﷺ برای علی علیه السلام:

۱. ابوبکر می‌گوید: ... در مورد ابو الحسن (علی علیه السلام) تعجب نکنید، به خدا سوگند روزی

که علی در خبیر را از جا کُند، من در کنار پیامبر بودم، دیدم که حضرت خندید؛ به گونه‌ای که دندان‌هایش آشکار شد. پس از اندکی دیدم گریه می‌کند؛ به حدی که محاسنش از آب دیدگانش تر شد. گفتم: ای پیامبر خدا، در یک لحظه، هم خنده و هم گریه؟! فرمود: اما خنده‌ام به خاطر این است که از کنده شدن در خبیر به دست علی خوشحال شدم و اما گریه‌ام برای علی علیه السلام است؛ چرا که او در خبیر را در حالی کند که سه روز است روزه دارد، آن هم با آب خالی...^{۱۰}

اصبغ بن نباته روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله یک هفته علی را ندیده بود. دیدند که آن حضرت گریه می‌کند و می‌گوید: خدایا! علی نور چشم، قوت بازو، پسرعمویم و برطرف‌کننده غم و غصه از چهره من است، او را به من برگردان! و فرمود: برای کسی که از علی علیه السلام برایم خبری بیاورد، بهشت را برایش ضمانت می‌کنم. مردم (برای پیدا کردن علی علیه السلام) به راه افتادند. فضل بن عباس او را یافت و پیامبر صلی الله علیه و آله او را به بهشت بشارت داد...^{۱۱}

ابن عباس می‌گوید: روزی من، پیامبر صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام به بیرون رفتیم، پیامبر صلی الله علیه و آله سر خود را بر سینه علی علیه السلام نهاد و اشک می‌ریخت. علی علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا، گریه‌ات برای چیست؟ خداوند چشمان تو را گریان نکند. فرمود: گریه‌ام (به خاطر) کینه‌هایی است که در دل برخی، نسبت به تو وجود دارد، که آن‌ها را برای تو آشکار نمی‌کنند تا این که ما از همدیگر جدا شویم.^{۱۲}

از امیرمؤمنان علیه السلام نقل است که فرمود: در واقعه خبیر بدنم بیست و پنج زخم برداشت. با این زخم‌ها خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم. وقتی جراحات‌های مرا دید، گریه کرد و از اشک‌های دیدگانش گرفت و بر جراحاتم کشید. در همان لحظه از درد و رنج زخم‌ها راحت شدم.^{۱۳}

وقتی علی علیه السلام از غزوه احد برگشت، هشتاد زخم بر بدنش وارد شده بود. در حالی که زخم‌های خود را مداوا می‌کرد و همانند یک قطعه گوشت خُرد شده بر روی فرش افتاده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله برای عیادت از او وارد شد. وقتی وی را در آن وضع دید، گریه کرد و فرمود: مردی که این‌گونه در راه خدا مصیبت ببیند، بر خداست که (آنچه حق اوست) در موردش انجام دهد و انجام خواهد داد.^{۱۴}

علی علیه السلام در غزوه اُحد، دشمنان را از چپ و راست پیامبر صلی الله علیه و آله دور می‌کرد. آن حضرت آن

قدر جنگید که شمشیرش شکست و سه تکه شد! آن را نزد پیامبر ﷺ برد و عرض کرد: این شمشیر من است که قطعه قطعه شده، آیا من به بیعتن وفا کردم؟! حضرت فرمود: آری، و آنگاه ذوالفقار (شمشیر مخصوص) را به او داد و چون پیامبر ﷺ دید از شدت جنگ و خستگی ناشی از آن، پاهای علی علیه السلام توهم می‌رود سرش را به سوی آسمان گرفت و در حالی که گریه می‌کرد، گفت: خدایا! وعده‌ام دادی که دینت را یاری کنی و اگر بخواهی ناتوان نیستی...^{۱۵}

شگفتی سلمان فارسی درباره فاطمه علیها السلام و خنده پیامبر صلی الله علیه و آله

از سلمان فارسی نقل است که گفت: روزی به خانه فاطمه رفتم، دیدم که او در حالی که با چادری خود را پوشانده، خوابیده است و دیگری در کنارش می‌جوشد، بی آنکه آتشی زیر آن باشد! با شتاب نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تا مرا دید، خندید و فرمود: ای ابو عبدالله (سلمان)، آنچه از حال دخترم فاطمه دیدی تعجب کردی؟! گفتم: آری، ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله. آن حضرت فرمود: آیا از کار خدا تعجب می‌کنی؟ خدای تبارک و تعالی دانست دخترم فاطمه ضعیف است، از این رو، او را تأیید کرده، به وسیله فرشته‌ای گرامی، وی را در کارهایش کمک کرد.^{۱۶}

گریه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره فاطمه علیها السلام:

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر فاطمه علیها السلام وارد شد، در حالی که بر او پوششی از کرک شتر بود و با دستانش آسیاب را می‌چرخاند و به کودکش شیر می‌داد، چون نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به او افتاد، اشک‌هایش جاری شد و فرمود: دخترم! تلخی دنیا را در برابر شیرینی آخرت اندک بدان؛ چرا که خدا بر من آیه ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾^{۱۷} را نازل کرد.^{۱۸}

خنده پیامبر صلی الله علیه و آله در صحنه جنگ احد:

در غزوه احد، درگیری شدت گرفت و مردان جنگی مشرکان با تیراندازی، تعدادی از لشکر اسلام را مجروح کردند پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان را به جنگیدن و دفاع ترغیب و تشویق می‌کرد و به «سعد» فرمود: پدر و مادرم به فدایت باد! تیر بینداز. در این هنگام «حیان بن العرقه»

از سپاه دشمن تیری انداخت که به دامن «امّ ایمن» که کارش در آن روز آب رسانی به مجروحان و مداوای آنها بود، اصابت کرد و او را به زمین انداخت و لباسش کنار رفت. «حیان بن العرقه» از این صحنه شاد شد و خندید و این امر بر پیامبر ﷺ گران آمد، در این حال تیری به سعد وقاص داد و فرمود: این تیر را به سوی «حیان» بینداز. سعد تیر را انداخت و آن به گودی گلوی «حیان» خورد و او به پشت افتاد و عورتش نمایان شد. سعد گفت: دیدم پیامبر ﷺ خندید؛ آن‌گونه که دندان‌های کنارش آشکار شد...^{۱۹}

گریه پیامبر ﷺ در شهادت حضرت حمزه

پیامبر ﷺ، پس از غزوه أحد، وقتی صدای گریه از خانه‌های انصار شنید که بر کشته‌های خویش می‌گریستند، اشک از چشمانش جاری شد و فرمود: اما حمزه! کسی نیست که بر وی بگرید. وقتی سعد بن معاذ و اُسَید بن حضیر این سخن پیامبر ﷺ را شنیدند، نزد زنان بنی‌عبدالآشهل رفته، آنان را به خانه پیامبر ﷺ آوردند و آنان همگی برای حمزه گریه (و عزاداری) کردند و پیامبر خدا ﷺ با شنیدن صدای گریه و ناله آنها در حقشان دعا کرد و دستور دادند که برگردند. پس از آن بود که هیچ انصاری بر مرده خود گریه نمی‌کرد، جز پس از گریه بر حضرت حمزه.^{۲۰}

...پیامبر خدا ﷺ به امیرمؤمنان فرمود: درباره عمویت جستجو کن. علی ﷺ در پی جسد حمزه آمد تا این‌که او را یافت، وقتی وضعیت اسف‌بار به شهادت رسیدن حمزه را دید، برایش مشکل بود که آن وضعیت را برای پیامبر شرح دهد. پیامبر ﷺ خود به کنار جنازه حمزه آمد و دید که سینه حمزه را شکافته و جگرش را درآورده‌اند، گریه کرد و گفت: به خدا سوگند جایی نایستادم که بر من سخت‌تر از این مکان باشد...^{۲۱}

خنده و شادی پیامبر ﷺ از کار علی ﷺ

ابوهریره گوید: در مدینه قحطی و گرسنگی روی داد و یک شب و یک روز بر من گذشت که چیزی نخوردم! ابوبکر را دیدم و از او آیه‌ای را (که خود تفسیر آن آیه را بهتر می‌دانستم) پرسیدم و با او تا در خانه‌اش رفتم. او وارد خانه شد و من گرسنه برگشتم و آن روز را گرسنه ماندم. فردایش خلیفه دوم را دیدم و از وی آیه‌ای را (که خود به تفسیرش از او

آگاه تر بودم) پرسیدم، رفتار او هم مانند رفتار ابوبکر بود (و من باز هم گرسنه برگشتم). روز سوم نزد علی علیه السلام رفتم و از او چیزی را که تنها او می دانست، پرسیدم (جواب داد). خواستم برگردم که مرا به خانه اش دعوت کرد و دو قرص نان و روغن به من داد. پس از آن که سیر شدم نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتم، آن حضرت تا مرا دید، خندید و گفت: تو برایم خبر می دهی یا من تو را خبر دهم؟ سپس ماجرا را آن گونه که اتفاق افتاد بیان کرد و فرمود: (این ماجرا را) جبرئیل برایم تعریف کرد.^{۲۲}

گریه پیامبر صلی الله علیه و آله در مرگ عبدالمطلب

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیا رحلت عبدالمطلب را به یاد داری؟ فرمود: آری، آن روز من هشت ساله بودم. «ام ایمن» گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در آن روز دیدم که پشت سر جنازه عبدالمطلب می گریست.^{۲۳}

خنده و تعجب پیامبر صلی الله علیه و آله از زود رنجی بنی آدم

نقل شده که مردم مدینه از خشکسالی و کمی باران، در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شکوه کردند و از حضرتش خواستند که برای نزول باران دعا کند. حضرت به آنان فرمود: در فلان روز بیرون بیایید و صدقه بدهید. در موعد مقرر حضرت به اتفاق مردم از خانه هایشان بیرون آمدند و به مصلا رفتند و نماز خواندند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دعا کردند بلافاصله باران فراوانی نازل شد تا حدی که سیل راه افتاد و مردم آمدند خدمت حضرت و عرض کردند: از خدا بخواه باران را برگرداند. در این لحظه پیامبر صلی الله علیه و آله که بالای منبر بود، به شدت خندید، به خاطر تعجب از زود رنجی فرزند آدم. سپس دستانش را بلند کرد و گفت: «اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَ لَا عَلَيْنَا...»؛ «خدایا! باران را، بر اطراف و پیرامون ما بباران، نه بر سر ما.»

پس از آن بود که ابرها از بارش بر شهر مدینه دریغ کردند، گویی خیمه ای بر بالای شهر زده شد؛ به طوری که باران بر اطراف شهر و مراتع می بارید اما قطره ای از آن بر شهر نازل نمی شد.

در برخی از روایات آمده است: وقتی مدینه به صورت خیمه درآمد، پیامبر صلی الله علیه و آله به شدت خندید و فرمود: خداوند ابوطالب را خیر دهد! اگر زنده بود چشمش روشن می شد. چه کسی

کلام او را برای ما می‌خواند؟ علی علیه السلام از جا برخاست و گفت: یا رسول الله، گویا منظور شما این شعر است: ^{۲۴}

وَ أَيْضُ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ
ثَمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ ...

گریه پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام جدایی اش از ابوطالب

واحدی گوید: در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده سال سن داشت، قریش تصمیم گرفتند کاروانی تجاری، با سرمایه و اموالی زیاد روانه شام کنند و ابوطالب هم تصمیم گرفت آن کاروان را همراهی کند. حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز میل داشت همراه عمویش به این سفر برود. وقتی ابوطالب به چهره او نگریست، حالش منقلب شد اما عموها و عمه‌های او، که از این مسافرت خشنود نبودند، با او صحبت کردند و گفتند: نوجوانی چون او را نباید در معرض مشکلات سفر و امراض قرار داد. همان‌گونه که خود ابوطالب هم چنین فکر می‌کرد و تصمیم داشت برادرزاده‌اش در مکه بماند، ناگهان ابوطالب دید، محمد صلی الله علیه و آله، برادر زاده‌اش گریه می‌کند. به او گفت: فرزند برادرم! شاید گریه‌ات از این جهت باشد که احساس کرده‌ای من تو را در مکه تنها می‌گذارم و خودم به مسافرت می‌روم؟ حضرت محمد صلی الله علیه و آله گفت: آری، چنین است. ابوطالب گفت: نه هرگز از تو جدا نمی‌شوم. همراه حرکت کن و پیامبر در آن سفر با ابوطالب همراه شد... ^{۲۵}

خنده پیامبر صلی الله علیه و آله از جزع شیطان

حضرت رسول صلی الله علیه و آله غروب روز عرفه (در عرفات) برای امت خود دعا کرد که بخشیده شوند، حتی از مظالم و خون‌های ریخته شده (حق‌الناس)، این دعایش اجابت نشد. صبح مزدلفه (صبح عید قربان در مشعرالحرام) همان دعا را کردند که اجابت شد، حتی در مورد مظالم و خون. (شیطان بی تاب شد) و پیامبر صلی الله علیه و آله از بی تابی شیطان خندید. ^{۲۶}

گریه پیامبر صلی الله علیه و آله به یاد همسر باوفایش خدیجه رضی الله عنها

...ام سلمه (از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله) گوید: وقتی که نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از خدیجه یاد کردیم، حضرت گریه کردند و فرمودند: خدیجه! و مانند خدیجه کجاست؟ او زمانی مرا تصدیق کرد

که همه مردم تکذیب کردند و در راه دین خدا مرا قوت بخشید و با مال خود، اسلام را یاری کرد. خدای عزّ و جلّ مرا فرمان داد که خدیجه را به خانه‌ای از زمره در بهشت، که در آن رنج و مشکلی وجود ندارد، بشارت دهم.^{۲۷}

خنده پیامبر ﷺ از پیروزی امّ‌هانی بر برادرش علی ﷺ

پیامبر ﷺ بعد از فتح مکه اعلان کردند که خون چند نفر هدر است، آنان را هر جا یافتید بکشید؛ از جمله آنها دو مرد از (قبیله) بنی مخزوم بودند که به امّ‌هانی پناهنده شدند و علی ﷺ وقتی آن دو را دید، شمشیر کشید تا بکشد، امّ‌هانی میان حضرت و آن دو مرد حایل شد و شمشیر را از علی گرفت و بر او غالب شد و در خانه‌اش را بر روی وی بست و علی ﷺ اصرار کرد اما او اجازه نداد و گفت: (حاکم) میان من و تو پیامبر خدا ﷺ! پیش از آن‌که نزد پیامبر ﷺ بیایند، خبر به حضرت رسید. پیامبر خدا ﷺ وقتی علی و امّ‌هانی را دید، خندید و به علی ﷺ فرمود: ای ابو الحسن، امّ‌هانی بر تو پیروز شد؟! علی ﷺ گفت: ای پیامبر خدا ﷺ به خدا سوگند او نمی‌توانست کاری انجام دهد تا این که شمشیر را از دستم گرفت.

پیامبر ﷺ فرمود: اگر همه مردم از ابوطالب بودند، همه‌شان این‌گونه شدید و قوی بودند.

سپس پیامبر ﷺ در حالی که خنده بر لب داشتند، به ام‌هانی فرمودند: ما آن دو نفر را مهدور الدم دانستیم.

امّ‌هانی گفت: ای فرستاده خداوند، من آن دو را پناه داده‌ام، ایشان را بر من ببخش. پیامبر فرمود: ای امّ‌هانی، هر که را تو پناه دادی ما پناهش دادیم و به علی ﷺ فرمود: از آن دو صرف نظر کن و ایشان را به خاطر امّ‌هانی آزاد بگذار.^{۲۸}

گریه پیامبر ﷺ در کنار قبر مادرش در ابواء

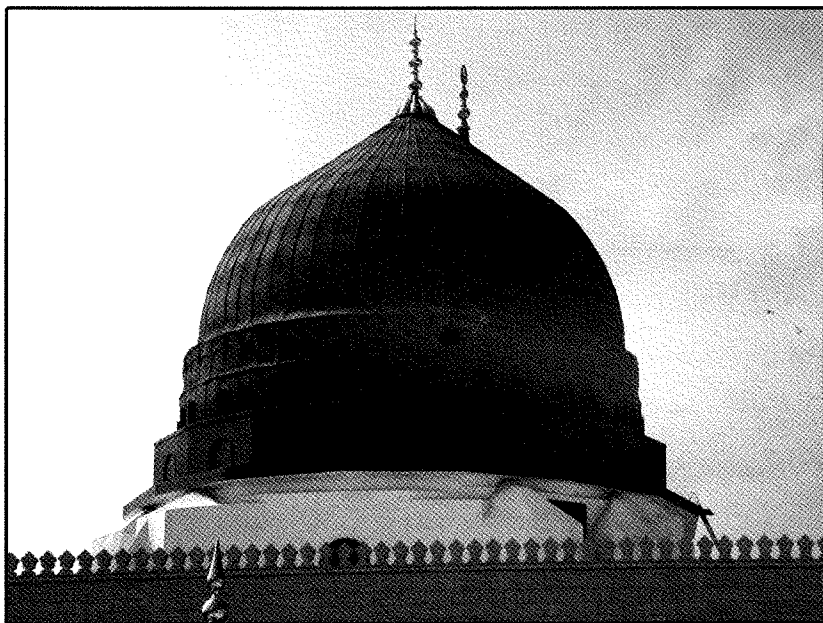
از ابن عباس و غیر ایشان نقل شده است: ... هنگامی که پیامبر ﷺ در جریان عمره حدیبیه به سرزمین ابواء رسید، فرمود: خداوند به من اجازه داد که قبر مادرم را زیارت کنم، سپس کنار قبر مادر رفت و آن را مرتب کرد و بر آن گریست. مسلمانان نیز به خاطر گریه پیامبر ﷺ گریه کردند.^{۲۹}

گریه پیامبر ﷺ در مرگ فاطمه بنت اسد

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که فاطمه بنت اسد، مادر امیر مؤمنان علیه السلام درگذشت، علی علیه السلام نزد پیامبر رفت. پیامبر از او پرسید: ابوالحسن! کاری داری؟ عرض کرد: مادرم از دنیا رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا سوگند او مادر من هم بود و در این هنگام بر مرگ فاطمه بنت اسد گریست و گفت: ای وای مادرم!...^{۳۰}

گریه پیامبر ﷺ در مرگ ابوطالب

ابن سعد با واسطه نقل کرده که علی علیه السلام فرمود: وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را از رحلت ابوطالب خبر دادم، حضرت گریست و فرمود: او را غسل بده و کفن کن و من هم چنین کردم.^{۳۱}



خنده پیامبر ﷺ از قضای خدا درباره بنده مؤمن

امام صادق علیه السلام از پدرانش نقل کرده که: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خندید، آن‌گونه که دندان‌های آخرش نمایان شد، و در این هنگام فرمود: از من نمی‌پرسید به خاطر چه چیزی خندیدم؟ گفتند: چرا ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! فرمود: تعجب برای فرد مسلمان است که خدای سبحان

هیچ قضایی درباره او ندارد، جز این که در عاقبت امر به خیر و صلاحش خواهد بود.^{۳۲}

پیامبر خدا ﷺ روزی با یاران خود نشسته بودند که حضرت لحظه‌ای خندید و آنگاه فرمود: از من نمی‌پرسید که چرا و برای چه چیزی خندیدم؟ گفتند: ای فرستاده خداوند، از چه رو خندیدی؟ فرمود: تعجب کردم از کار شخص مؤمن که همه‌اش خیر است. اگر چیزی که مورد علاقه اوست به او برسد، حمد خدا را می‌گوید و این به خیر اوست و اگر چیز ناخوشایندی به او رسد، صبر می‌کند که این هم به خیر اوست و هیچ کس نیست که تمام امورش خیر باشد جز بنده مؤمن.^{۳۳}

گریه پیامبر ﷺ به هنگام استلام حجرالأسود

عبدالله بن عمر گوید: پیامبر ﷺ به طرف حجرالأسود رفت و لب‌های خود را بر آن نهاد و زمانی طولانی گریست، سپس متوجه شد که عمرین خطاب هم می‌گرید. فرمود: ای عمر، این جاست که اشک‌ها ریخته می‌شود.^{۳۴}

گریه پیامبر ﷺ هنگام خروج از مکه

پیامبر ﷺ پس از

نقل شده که پیامبر ﷺ هنگام هجرت و خروج از مکه به **حجّة الوداع، هنگام سوی مدینه، پیوسته نگاه به خانه خدا می‌کرد و می‌گریست و این خروج از مکه، گریه به خاطر اندوهی که بود از جدایی خانه خدا برای حضرت پیوسته نگاه به کعبه پدید می‌آمد.**^{۳۵}

و قرطبی در تفسیرش^{۳۶} از ابن عباس و قتاده نقل کرده که:

پیامبر ﷺ پس از حجّة الوداع، هنگام خروج از مکه، پیوسته نگاه به کعبه می‌کرد و می‌گریست و آیه ۱۳ سوره محمد ﷺ به دنبال آن، نازل شده است.

خنده و شگفتی پیامبر خدا ﷺ از مجادله بنده با خدا در قیامت

انس بن مالک گفت: روزی پیامبر ﷺ خنده یا تبسم کرد و فرمود: از من نمی‌پرسید که از چه رو خندیدم؟! و سپس افزود: در شگفتم از مجادله بنده با پروردگارش در روز قیامت، که

می‌گوید: پروردگارا! آیا وعده ندادی که بر من ظلم نکنی؟

خداوند می‌فرماید: آری، وعده دادم!

بنده می‌گوید: من شهادت هیچ کس را علیه خودم نمی‌پذیرم جز این که از خودم باشد.

پروردگار می‌فرماید: آیا کافی نیست که من و فرشتگان کرام الکاتبین شاهد باشیم؟

پیامبر ﷺ فرمود: این سخن چند بار رد و بدل می‌شود، پس از این، دهان بنده را مهر

می‌کنند و می‌بندند و اعضای بدن او سخن می‌گویند و شرح می‌دهند که او چه کرده است.

پروردگار خطاب به ایشان می‌فرماید: دور باشید، آیا با من مجادله می‌کنید؟!^{۳۷}

گریه پیامبر ﷺ در مرگ نجاشی پادشاه حبشه

امام حسن عسکری علیه السلام از پدراناش نقل کرده، هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر مرگ نجاشی

را از جبرئیل شنید، به شدت گریست (بَکَى بُكَاءَ حَزِينٍ عَلَيْهِ) و فرمود: برادر شما «أَصْحَمَهُ»^{۳۸}

مرد. حضرت آنگاه به صحرا رفت و از راه دور بر او نماز خواند و هفت تکبیر گفت و خداوند

زمین را برای او هموار ساخت؛ به طوری که جنازه نجاشی را دید، در حالی که او در حبشه

بود.^{۳۹}

خنده و شگفتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از یک رؤیای شگفت‌انگیز

عایشه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از رؤیایی که مردی برای وی نقل کرد، آنقدر خندید که هرگز

ندیده بودم از چیزی آن‌گونه بخندد!

محمد بن سیرین گوید: دانستم که آن رؤیا و تأویلش چیست. خواب این بود که آن مرد

دید سرش جدا شده و او به دنبالش حرکت می‌کند (و تأویل آن این است که) سر، پیامبر صلی الله علیه و آله

بود و آن مرد می‌خواست با عمل خود به عمل پیامبر صلی الله علیه و آله برسد ولی نمی‌توانست.^{۴۰}

گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر شهید فخر

امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به سرزمین فخر رسید، نمازی را آغاز کرد، در رکعت

دوم نماز گریست و مردم چون گریه آن حضرت را دیدند، گریستند. در پایان نماز پرسید: چرا

گریه می‌کنید؟ عرض کردند: از گریه تو می‌گرییم. حضرت فرمود: وقتی رکعت اول نماز را

خواندم، جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمد ﷺ مردی از فرزندان تو در این مکان کشته خواهد شد و شهید همراه او پادشاه دو شهید دارد.^{۴۱}

خنده پیامبر ﷺ از برخی استغفارها

از علی بن ربیعہ نقل شده که گفت: مرکبی را آوردند که علی بن ابی طالب سوار شود، وقتی آن حضرت پای خود را در رکاب گذاشت، گفت: «بسم الله...» و آنگاه که بر مرکب نشست، گفت: «الحمد لله...» و سپس سه بار حمد خدا و سه تکبیر گفت و این کلمات را خواند: «سُبْحَانَكَ يَا إِلَهَ الْأَنْتَ، وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَأَعْفِرْ لِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ». سپس خندید. گفتم: ای امیر مؤمنان، از چه رو خندیدی؟ فرمود: پیامبر خدا را دیدم، همین کار را که من انجام دادم او نیز انجام داد و خندید. پرسیدم: ای پیامبر خدا! برای چه خندیدی؟ فرمود: پروردگار از بنده اش تعجب می‌کند هنگامی که می‌گوید: «رَبِّ اغْفِرْ لِي» و می‌فرماید: «بنده من دانست که گناهان را جز من، کسی نمی‌بخشد.»^{۴۲}

گریه پیامبر ﷺ در مرگ فرزندش ابراهیم:

عایشه گوید: وقتی ابراهیم از دنیا رفت، پیامبر ﷺ در مرگ وی گریست، تا حدی که اشک‌های دیدگانش بر محاسنش جاری شد. به او گفتند: ای پیامبر خدا، دیگران را از گریه کردن باز می‌داری، در حالی که خود اینگونه اشک می‌ریزی؟! فرمود: این گریه نیست، همانا رحمت است و هرکس که رحم و مهربانی نکند، به او رحم و مهربانی نخواهد شد.^{۴۳}

و در نقل دیگر آمده است: وقتی اشک‌های حضرت در مرگ فرزندش ابراهیم جاری شد، فرمود: اشک‌ها از چشم جاری و قلب اندوهناک می‌شود ولی ما چیزی نمی‌گوییم که موجب خشم پروردگار شود و ما به خاطر تو محزونیم، ای ابراهیم.^{۴۴} این ماجرا در مورد مرگ فرزند دیگر پیامبر ﷺ (طاهر) و یکی از دخترانش هم نقل شده است.^{۴۵}

شادی و خنده پیامبر ﷺ از بخشیده شدن گناهکاران در قیامت

از ابوذر رضی الله عنه نقل شده که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود: در قیامت شخصی را می‌آورند و (به

فرشتگان) گفته می‌شود که گناهان کوچک وی را بر او عرضه کنید، فرشتگان چنین می‌کنند، اما گناهان کبیره را از او پنهان می‌دارند (او با دیدن گناهان خود) می‌گوید: در چنین روزی چنین عملی را انجام دادم و به گناهان کوچک خود اعتراف می‌کند، در حالی که از گناهان بزرگش ترس دارد. (به فرشتگان) گفته می‌شود به جای هر سیئه و بدی، حسنه‌ای به او بدهید. او می‌گوید: من گناهی دارم که اکنون آنها را نمی‌بینم!

ابوذر گوید: دیدم پیامبر خدا ﷺ به گونه‌ای خندید که دندان‌های کناری او هم آشکار شد! ^{۴۶}

گریه پیامبر ﷺ هنگام تلاوت قرآن

پیامبر ﷺ هنگام شنیدن قرآن گریه می‌کرد. ^{۴۷} آن حضرت به ابن مسعود فرمود: قرآن را بر من قرائت کن. ابن مسعود گوید: شروع به خواندن سوره نساء کردم تا این که به آیه: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ ^{۴۸} رسیدم، دیدم اشک از چشمان پیامبر ﷺ سرازیر شد و فرمود: دیگر بس است.

ابوالفتوح رازی در تفسیر خود این روایت را نقل کرده و افزوده است:

ابن مسعود گوید: چون به آیه یاد شده رسیدم، حضرت گریه کرد و فرمود: بار دیگر، از اول تلاوت کن. باز شروع کردم تا این که به آیه یاد شده رسیدم، پیامبر ﷺ بیشتر از بار اول گریه کرد و فرمود: بس است. ^{۴۹}

نقل کرده‌اند که هرگاه آیه ﴿وَ جِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ را نزد پیامبر می‌خواندند، اشک‌های حضرت جاری می‌شد. ^{۵۰}

خنده و شگفتی پیامبر ﷺ از شدت نزول باران به دنبال نماز باران و دعای آن حضرت

عایشه نقل کرده است که: مردم از قحطی و خشک‌سالی نزد پیامبر ﷺ شکایت کردند. حضرت خطبه خواندند و دعا کردند و دو رکعت نماز گزاردند. در پی آن، خداوند قطعه ابری پدید آورد که رعد و برقی زد و سپس باران نازل شد. هنوز پیامبر ﷺ به مسجدش (مسجد النبی) نرسیده بود که سیل‌ها به راه افتاد! وقتی حضرت دیدند مردم با سرعت و شتاب،

به خانه‌هایشان می‌روند، به شدت خندیدند و گفتند: «أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّيَ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ». ۵۱

گره پیامبر ﷺ هنگام غروب آفتاب

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: هرگاه (هنگام غروب)، سرخی خورشید بر قله کوه‌ها آشکار می‌شد، اشک از دیدگان پیامبر می‌ریخت و می‌گفت:

خدایا! روز را به پایان می‌برم در حالی که از ظلم‌هایم به عفو تو، از گناهانم به مغفرت تو، از ترسم به امان تو، از ذلتم به عزت تو، از فقرم به غنای تو، از صورت فرسوده و فانی شونده‌ام به چهره و وجه باقی و کریمانه تو پناه می‌آورم!
خدایا! عافیتم ده و از کرامت شکوهم ببخش و در رحمت قرارم ده و از شر آفریدگانت؛ از جن و انس حفظم کن، ای رحمان و ای رحیم. ۵۲

خنده و شادمانی پیامبر ﷺ از ثواب زیارت امام حسین علیه السلام

پیامبر صلی الله علیه و آله روزی بر فاطمه علیها السلام وارد شد و او غذایی از خرما و نان و روغن آماده کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله همراه علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام غذا را میل کردند. پس از آن، به سجده رفتند و در سجده گریه کردند، بعد از آن، خندیده و سپس سر از سجده برداشتند. در میان حاضران، علی علیه السلام که در سخن گفتن با پیامبر صلی الله علیه و آله جرأت بیشتری داشت، گفت:
ای پیامبر خدا، امروز از شما چیزی دیدیم که پیش از این ندیده بودیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
وقتی با شما غذا خوردم از سلامت و اجتماع شما خوشحال و مسرور شدم. جهت شکر (این نعمت) بر خدای تعالی سجده کردم و جبرئیل نازل شد و گفت:
به خاطر سرور و شادمانی که از اهل تو، به تو رسیده سجده شکر می‌گزاری؟
گفتم: آری.

گفت: آیا از چیزی که پس از تو بر ایشان می‌گذرد، خبر دهم؟
گفتم: آری، آگاهم کن ای برادرم، جبرئیل.

گفت: دخترت نخستین کسی است که به تو ملحق می‌شود، پس از آن‌که به او ستم می‌شود و حش را می‌گیرند و از ارثش منع می‌گردد و شوهرش مورد ستم واقع می‌شود و



پهلوی او شکسته می‌شود.

پسر عمویت (علی بن ابی طالب) نیز مورد ستم قرار می‌گیرد و از حقش محروم می‌گردد و کشته می‌شود.

در حق حسن نیز ستم می‌شود و از حقش محروم می‌کنند و او را با سم به شهادت می‌رسانند.

به حسین هم ستم می‌کنند و از حقش منع می‌شود. عترتش را می‌کشند و بر پیکرش اسب‌ها می‌دوانند و دارایی‌اش را به سرقت و زنان و فرزندانش را به اسارت می‌برند و در حالی که به خون خود آغشته است، دفن می‌شود و گروهی غریب و نا آشنا او را به خاک می‌سپارند. پیامبر ﷺ فرمود: (با شنیدن این خبر) گریستم و گفتم: آیا کسی حسین را زیارت می‌کند؟ گفت: او را غریبه‌ها زیارت خواهند کرد. گفتم: کسی که او را زیارت کند ثواب او چیست؟ گفت: برای او ثواب هزار حج و هزار عمره است؛ حج و عمره‌ای که همه را با تو انجام داده باشد و من (با شنیدن این خبر) خندیدم.^{۵۳}

گریه‌های پیامبر ﷺ برای فرزندش حسین

عائشه گوید: حسین، فرزند پیامبر بر آن حضرت وارد شد و با سرعت به سوی او رفت و بر شانه‌اش قرار گرفت. جبرئیل به پیامبر گفت: ای محمد، آیا او را دوست داری؟ فرمود: ای جبرئیل! چرا دوست نداشته باشم!؟

جبرئیل گفت: «پس از تو امتت او را خواهند کشت». آنگاه تربتی سفید به آن حضرت داد و گفت: ای محمد، فرزندات در این زمین کشته خواهد شد و نام آن «طف» است. پس از آن که جبرئیل از حضور پیامبر خدا ﷺ رفت، همچنان تربت در دست او بود و گریه می‌کرد. پس از آن، خطاب به من فرمود: ای عائشه، جبرئیل به من خبر داد که فرزندم حسین در سرزمین «طف» کشته خواهد شد و امتم پس از من، دچار فتنه خواهند شد. سپس به سوی یارانش که علی علیه السلام، ابوبکر، عمر، حذیفه، عمار و ابوذر در میانشان بودند، بیرون رفت در حالی که می‌گریست. گفتند: ای فرستاده خداوند، از چه رو گریه می‌کنی؟

فرمود: جبرئیل خبر داد که فرزندم حسین پس از من در زمین طف کشته خواهد شد و این تربت را برایم آورد و آگاهم کرد که مرقدش در آن زمین خواهد بود.^{۵۴}

خنده پیامبر ﷺ در برابر رفتار خشن اعرابی با حضرت!

انس بن مالک گوید: در حال راه رفتن با پیامبر خدا ﷺ بودیم و بر دوش حضرت بُرد نجرانی، دارای حاشیه خشن و زبر بود. عربی بیابانی از راه رسید و با سرعت، ردای حضرت را کشید؛ به طوری که وقتی به گردن پیامبر ﷺ نگاه کردم اثر حاشیه برد را دیدم. اعرابی در حال گفت: ای محمد، فرماه بده مقداری از مال خدا، که نزد تو است به من بدهند. پیامبر ﷺ نگاهی به اعرابی کرد و خندید و آنگاه دستور داد چیزی به او بدهند! ^{۵۵}

گریه پیامبر ﷺ هنگام رحلت:

پیامبر خدا ﷺ هنگام احتضار، که در بستر بود، خطاب به علی رضی الله عنه فرمود: «...وقت جدایی من و تو است، تو را به خدا می سپارم، ای برادر. همانا پروردگار، آنچه نزد اوست برایم برگزیده و گریه و اندوه من برای تو و این (اشاره به دخترش فاطمه رضی الله عنها) است، که بعد از من (حق شما را) ضایع خواهند کرد. مردم تصمیم بر ستم شما گرفته اند و شما را به خدا می سپارم... چیزهایی به دخترم فاطمه سفارش کرده و او را مأمور کرده ام که به تو برساند. آنها را عملی کن که او (فاطمه) بسیار راستگو است.»

خدایا! روز را به پایان می برم در حالی که از ظلم هایم به عفو تو، از گناهانم به مغفرت تو، از ترسم به امان تو، از ذلتم به عزت تو، از فقرم به غنای تو، از صورت فرسوده و فانی شونده ام به چهره و وجه باقی و کریمانه تو پناه می آورم!

سپس فاطمه را در آغوش گرفت و سرش را بوسید و فرمود: پدرت فدای تو باد، فاطمه!

در این هنگام صدای گریه

فاطمه رضی الله عنها بلند شد. پیامبر بار

دیگر او را در آغوش گرفت و فرمود: «به خدا سوگند خداوند انتقام تو را خواهد گرفت و به خاطر غضب تو غضبناک می شود، پس وای بر ستمگران!»

باز هم اشک از دیدگان پیامبر جاری شد. علی رضی الله عنه فرمود: به خدا سوگند گمان کردم که پاره ای از تمم جدا شد و رفت! به خاطر این که (دیدم) پیامبر رضی الله عنه آن قدر گریه کرد که اشک هایش مانند قطرات باران سرازیر شد، تا حدی که محاسن او و پارچه ای که بر او بود، تر شد و او همچنان به فاطمه رضی الله عنها چسبیده بود و جدا نمی شد و این در حالی بود که سر او بر

سینه‌ام بود... ۵۶

طبق نقلی دیگر، پیامبر ﷺ در لحظات آخر عمرش، حوادث پس از خود و رفتار ظالمانه امتش نسبت به علی علیه السلام را یاد آورد و فاطمه آن را شنید و به شدت گریست و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از گریه فاطمه علیها السلام گریه کرد و اشک ریخت. آنگاه فرمود: دخترکم! گریه نکن و فرشتگانی را که همشین تو هستند آزار نده. این جبرئیل است که به خاطر گریه تو می‌گرید و میکائیل و صاحب سر خدا اسرافیل (هم به خاطر گریه تو می‌گرید). دخترکم گریه نکن که آسمان‌ها و زمین به خاطر گریه تو به گریه افتادند... ۵۷

خنده و شگفتی پیامبر ﷺ از سخن دانشمند یهودی

دانشمندی از یهود نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای ابو القاسم، وقتی که روز قیامت به پا شود، خدا آسمان‌ها را بر یک انگشت و زمین‌ها را بر انگشت دیگر و آب و خاک را نیز بر انگشت سوم و درختان را بر انگشتی و همه خلائق را بر انگشتی دیگر می‌نهد، سپس تکان می‌دهد و می‌گوید: حاکم تنها من هستم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این سخن در شگفت شد و به شدت خندید، تا آنجا که دندان‌های کناری حضرت آشکار شد و این آیه را قرائت کردند! «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...»؛ ۵۸ «آنها خدا را درست نشناختند...» ۵۹



گریه‌های طولانی و شدید پیامبر ﷺ

امام کاظم علیه السلام از پدرش و او از پدرانش، از امام حسین، از پدرش علی علیه السلام در بیان حالات پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله به قدری گریه می‌کرد که محل نمازش (از اشک) تر می‌شد. این گریه تنها به علت ترس از خدا، آن‌هم بدون داشتن هیچ جرم و گناه بوده است.^{۶۰}

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ... پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر گریه می‌کرد که از حال می‌رفت و بی‌هوش می‌شد. به او گفته شد: ای پیامبر خدا، آیا خدای عزّ و جلّ گناهان گذشته و آینده‌ات را نبخشیده است؟ فرمود: آری (اما) آیا من نباید بندهٔ سپاسگزار باشم؟^{۶۱}

چگونگی خندهٔ پیامبر ﷺ

امام صادق علیه السلام از پدرانش، از علی علیه السلام نقل کرد که: «كَانَ ضَحِكُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله التَّبَسُّمَ...»؛ «خندهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله لبخند بوده است.»^{۶۲}

همچنین نقل شده است که تبسم و لبخند پیامبر صلی الله علیه و آله از همه بیشتر بوده است.^{۶۳}
سیره‌نویسان نقل کرده‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه می‌خندید، دستش را بر دهان قرار می‌داد.^{۶۴}
روایت پیش‌گفته از امیر مؤمنان علی علیه السلام هم نقل شده است.^{۶۵}
و نیز روایت شده که بیشتر خنده‌های پیامبر صلی الله علیه و آله به گونه‌ای بود که دندانهای جلوی حضرت نمایان و دیده می‌شد.^{۶۶}

چگونگی گریهٔ پیامبر ﷺ

سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در گریه کردن این‌گونه بود که اشک از چشمانش جاری می‌شد و آن را از صورتش پاک می‌کرد ولی صدایش (در گریه) شنیده نمی‌شد.^{۶۷}

پی‌نوشت‌ها

۱. توبه: ۸۱

۲. احزاب: ۲۱

۳. نجم: ۴۰۳
۴. امالی شیخ طوسی، ص ۴۰
۵. بحار الأنوار، ج ۴۳، ۱۲۷
۶. بحار، ج ۴۳، ص ۱۳۰
۷. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۲
۸. امالی شیخ طوسی، ص ۱۸۸
۹. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۶۹
۱۰. بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۱۸۲
۱۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۱۰۰
۱۲. مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۳۱
۱۳. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۴۲
۱۴. الاختصاص، ص ۱۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۱۴
۱۵. بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۱۰۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۹۸
۱۶. الثاقب فی المناقب، ص ۳۰۱
۱۷. ضحی: ۵
۱۸. مجمع البیان، ج ۹، ۱۰، ص ۷۶۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۴۳
۱۹. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۴۸
۲۰. معالم المدرستین، ج ۱، ص ۵۶؛ و قریب به همین نقل در مدینه البلاغه، ج ۱، ص ۵۳ آمده است.
۲۱. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۶۲
۲۲. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲۷
۲۳. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۵۶
۲۴. بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۳۰۰
۲۵. دلائل النبوه، ص ۲۳۰
۲۶. اعانة الطالبین، ج ۲، ص ۳۱۵
۲۷. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۱
۲۸. شرح الأخبار، ج ۳، ص ۲۱۷
۲۹. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۶۲
۳۰. کافی، ج ۱، ص ۴۳؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۳۲، و ج ۱۸، ص ۶
۳۱. تلخیص الحبیر، ج ۵، ص ۱۵۰
۳۲. شیخ صدوق، توحید، ص ۴۰۱؛ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۱۴۱
۳۳. مسند احمد، ج ۶، ص ۱۶
۳۴. شرح الكبير، ج ۳، ص ۲۸۴؛ المستدرک، ج ۱، ص ۴۵۴
۳۵. التبیان، ج ۹، ص ۲۸۸؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۴۴

- ۳۶ . تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۲۲۳
- ۳۷ . نیشابوری، مستدرک الحاکم، ج ۴، ص ۶۰۱
- ۳۸ . نام نجاشی است.
- ۳۹ . عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۵۲؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۰۷
- ۴۰ . المصنف، ج ۷، ص ۲۴۴
- ۴۱ . مقاتل الطالبيين، ص ۲۹۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۷۰
- ۴۲ . مسند احمد، ج ۱، ص ۹۷؛ دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۳۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۲۱۸؛ فقه السنه، ج ۱، ص ۲۹۳
- ۴۳ . وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۲
- ۴۴ . الکافی، ج ۳، ص ۲۶۳؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۰
- ۴۵ . نک: مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۸
- ۴۶ . مسند احمد، ج ۵، ص ۱۵۷؛ مجمع البيان، ج ۷، ص ۳۱۳
- ۴۷ . سبل السلام، ج ۳، ص ۱۳۱
- ۴۸ . نساء: ۴۱، «حال آن‌ها چگونه است در آن روز که از هر امتی شاهد و گواهی می‌آوریم و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم گرفت؟!»
- ۴۹ . مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۷۷
- ۵۰ . المیزان، ج ۱۲، ص ۳۲۶
- ۵۱ . سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۶۱
- ۵۲ . بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۲۶۷؛ سنن النبی صلی الله علیه و آله، ص ۳۷۹
- ۵۳ . بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۴۴
- ۵۴ . مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۸؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۳۴
- ۵۵ . صحیح بخاری، ج ۷، ص ۴۰؛ حلیة الأبرار، ج ۱، ص ۳۰۷
- ۵۶ . بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۹۱
- ۵۷ . همان، ص ۴۹۳
- ۵۸ . انعام: ۹۱
- ۵۹ . السنن الكبرى، ج ۶، ص ۴۴۶
- ۶۰ . حلیة الأبرار، ج ۱، ص ۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۴۵
- ۶۱ . تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۱۷، ذیل آیات اول سورة طه؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، صص ۲۵۷ و ۲۸۷
- ۶۲ . وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۱۹؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۶۳
- ۶۳ . الشمائل المحمدیة، ص ۱۸۷
- ۶۴ . الاصابه، ج ۷، ص ۳۰۶؛ الاعلام، ج ۶، ص ۲۱۹
- ۶۵ . سبل الهدی والرشاد، ج ۷، ص ۱۲۴
- ۶۶ . همان.
- ۶۷ . مسکن الفؤاد، ص ۹۷